

# آرژان

[ نقد و بررسی اندیشه‌ها ]

<span><span><span></span></span></span>
سه‌شنبه ۱۰ بهمن ۱۴۰۲
<div><div><span><span>FDN</span></span></div></div>
شماره ۴۰۷۰
<div><div><span><span>FDN</span></span></div></div>
WWW.FDN.IR
<div><div><span><span>FDN</span></span></div></div>
FARHIKHTEGANDAILY

## اختلالات روانی انسان اجتماعی را نابود می‌کند

فاطمه خضری

دانشجوی دکتری انسان‌شناسی دانشگاه تهران

شما هنگامی‌که وارد یکی از صفحات شبکه‌های اجتماعی مثل اینستاگرام می‌شوید یا کنار یک جمع خانوادگی، دوستانه و… قرار می‌گیرید، حداقل چند مطلب در رابطه با کنترل استرس، اضطراب، خواب راحت، وزن ایده‌آل و… می‌بینید البته باکلی مطلب انگیزشی برای ساختن رویاهای خود برای ساختن فردیت، ثروت و موفقیت هم رو‌برو می‌شوید. از نظر متخصصان خصوصا متخصصان حوزه روان برای ساختن فردیت و نزدیک شدن به رویای پیشرفت طبیعی است افراد دچار استرس، اضطراب، بی‌خوابی شاید هم افسردگی یا اختلالات روانی پیچیده‌تر شوند. پس این متخصصان شغل خود را این‌گونه تعریف می‌کنند که به افراد کمک کنند استرس، اضطراب یا افسردگی خود را چگونه کنترل کنند. اما سوالی ساده به ذهن می‌رسد که آیا مفهوم پیشرفت برای انسان طبیعی در نظر گرفته می‌شود؟ مطمئنا برای کارخانه‌داری که به دنبال ساخت یک کیک صبحانه خوشمزه‌تر از سایر رقیبانش هست، مفهوم پیشرفت همراه با افزایش سودش طبیعی در نظر گرفته می‌شود. اما برای یک کارمندکه می‌خواهد سریع خود را به محل کارش برساند و گیج و منگ از بین هزاران کیک، کیکی با درصد شکر بیشتر انتخاب می‌کند، مفهوم پیشرفت آنقدرها هم برایش طبیعی در نظر گرفته نمی‌شود. چون هم چربی‌های شکمش افزایش پیدا می‌کند هم هورمون‌های وابسته به شادی‌اش تحت تاثیر تغذیه‌اش قرار می‌گیرد. کم‌کم هم اطرافیانش به او متذکر می‌شوند که از متخصصان برای اختلالات خویش کمک بگیرد. اما کمتر کسی در زندگی روزمره گناه را گردن آن کیک صبحانه خوشمزه پر از شکر می‌اندازد که موجودی حساب کارخانه‌دار را افزایش داده است. وقتی از مفهوم پیشرفت حرف زده می‌شود به ما این حس داده می‌شود که از پوست، گوشت و هورمون و آنزیم ساخته نشده‌ایم، بلکه موجوداتی بسیار قدرتمند هستیم که می‌توانیم بر فراز زمین پرواز کنیم. بی‌پروا هر چقدر دوست داریم برای رسیدن به رویای پیشرفت کارخانه و ماشین بسازیم بر پلیمان اهمیت نداشته باشد زیاده‌هایمان را در آب دریاها بریزیم یا درختان را قطع کنیم چون خنده‌مان می‌گیرد اگر کسی بگوید نیازی نیست روزبه‌روز به فروشگاه‌های زنجیره‌ای اضافه شود و قفسه‌هایشان با انواع کیک‌ها و شکلات پر شود تا آنزیم‌های بدن را به هم بریزد. به نظر می‌رسد، حتی اجتماعی فرض کردن انسان در کنار مفهوم پیشرفت کمی رنگ می‌بازد. از آنجا که همسران نیز باید حواس‌شان باشد که شریک زندگی‌شان مانعی برای پیشرفت‌شان ایجاد نکنند به محض اینکه یکی از زوجین متوجه شود شریکش به دنبال ایجاد مانعی است باید از متخصصان کمک بگیرد که چگونه این وضعیت را کنترل کند. در غیر این صورت ممکن است در ابتدا دچار اختلال خوردن، بعد اختلال خواب و کم‌کم دچار اختلالات پیچیده‌تر با اسم‌های کم‌شنیده‌شده شود.
ظاهر در جهان امروز هر کسی می‌چیز است به سمت پیشرفت، یعنی قدرت و افزایش حساب بانکی‌اش حرکت کند و هر کسی هم باید یاد بگیرد چگونه مواظب خودش باشد که کسی سد راهش قرار نگیرد. طبیعی است در این موقعیت انسان‌ها نهایت در راستای سود بیشتر یا یکدیگر همراه شوند و کمتر ویژگی‌های عاطفی، روحی و بدنمند یکدیگر را در نظر بگیرند. در دنیای مدرن و سرمایه‌داری انسان‌ها مجاز هستند هر چیزی را تولید کنند. البته انسان‌ها با مسئولیت خودشان همان قدر هم آزادند که تولیدات را مصرف کنند. اما اگر به خاطر مصرف، بدن، روان و ذهن فرد دچار مشکل شد، بایستی از متخصصان نه کسانی که همراهش در زندگی روزمره هستند، کمک بگیرد. چون هر فردی بایستی وظایف خود را در رابطه با هدف مشترک (سود بیشتر) انجام دهد و در صورت مشکل در چهارچوب نظام تخصصی آن را رفع کند. درست است در راستای این هدف مشترک همه افراد به سود یکسان دست پیدا نمی‌کنند اما مساله پیچیده‌تر از سود ناعادلانه است، هنگامی می‌بینیم افراد در زندگی روزمره با اختلالات روانی دست‌وپنجه نرم می‌کنند. حتی افراد به‌ظاهر سالم نیز دچار استرس، اضطراب، اختلالات خواب و خوردن هستند که کم‌کم می‌توانند فرد را دچار مشکلات بیشتری کنند. پس ما ناچاریم مفهوم پیشرفت را در دنیای امروز با توجه به مفهوم انسان که در بدنش زندگی می‌کند و موجودی اجتماعی است به چالش بکشانیم. هنگامی از این سخن می‌گوییم که انسان در بدنش زندگی می‌کند، مساله سلامت بدنی انسان از اهمیت برخوردار می‌شود. این درحالی است که دنیای مدرن سرمایه‌داری می‌خواهد به ذهن انسان‌ها بقبولاند، می‌تواند از بدن برای لذت بردن استفاده کنند برای همین هنگامی وارد فروشگاه‌های زنجیره‌ای می‌شویم خیلی از مواد غذایی که درست شده‌اند و انسان‌ها از خوردن‌شان به خاطر بالا بردن هورمون دوپامین لذت می‌برند، سلامتی بدن و هورمون‌ها را به خطر می‌اندازند. به هر حال پراساس تحقیقات علمی، سلامت مغز یا خوردن این محصولات سرشار از قند در خطر می‌افتد، محصولاتی که فروشگاه‌ها از آنها پر شده‌اند و رسانه‌ها آنها را تبلیغ می‌کنند. در راستای استفاده از بدن برای لذت بردن می‌توان به صنعت مد، پورن و… نیز اشاره کرد. براساس اطلاعات بصری به افراد القا می‌شود که آنها چگونه می‌توانند بیشتر از خوردن و تخیل جنسی لذت ببرند و بدن را به‌عنوان یک وسیله در راستای لذت بردن مصرف کنند. رسیدن به سود بیشتر و استفاده از بدن در جهت لذت بردن دو بعدی هستند که نظام سرمایه‌داری آنها را برای مصرف بیشتر طبیعی جلوه می‌دهد. این درحالی است که این دو بعد موانعی برای سلامتی بدن خصوصا مغز در نظر گرفته می‌شوند. به هر حال فرد هنگامی می‌تواند بدن خود و بدن دیگری را منبع لذت در نظر بگیرد که فردیت خود را مرکز عالم در نظر بگیرد وگرنه به محض اینکه بخواهد ارتباطات خود را به لحاظ عاطفی شکل بدهد ناتوانی‌های احساسی و اختلالات روانی نمود پیدا می‌کنند چون افراد برای ساخت روابط عاطفی نیاز به مفاهیم مشترک عمیق‌تری نسبت به سود اقتصادی و لذت دارند. دقیقا مفاهیم مشترک برای ساخت روابط عاطفی چه در جایگاه خانواده و چه در سطح جامعه، نیاز به شناخت هویت تاریخی دارد که انسان خود را مرکز عالم قرار نمی‌داده است. در جهان امروز افراد چه روابط عاطفی را نادیده بگیرند و چه خواران آن باشند، ناچار هستند با چالش‌های روانی برای شناخت آنها رو‌برو شوند. اما مهم‌ترین اصل این است که هدف سود اقتصادی و لذت بردن نه اجزای می‌دهد فرد بدنی سالم با توجه به آنزیم‌ها و هورمون‌هایش داشته باشد و نه روابط اجتماعی – عاطفی به صورت عمیق شکل بگیرد. در نتیجه طبیعی است همه نه‌تنها استرس و اضطراب داشته باشند بلکه کم‌کم طبیعی می‌شود که اکثریت با افسردگی، پارونیا و… دست به گریبان باشند.

آرژان باسقیان

نویسنده

جامعه‌ناسالم، جامعه‌خوشونت سلامت عمومی است. «خوشونت سلامت عمومی» یعنی نفی هر نوع بیماری از طرف مادر، پدر، همسر، شریک و بعدتر صاحبکار، رئیس، مدیر و بعدتر تمام طبقات و اقشار جامعه. گام اول نفی است برای ندید گرفتن بیماری‌های پنهان. یعنی پسر، همسر، شریکم، کارگرم، کارمندم و همسایه‌ام «مریض نیست.» این گام ایل اعمال خوشونت ناپدینی نسبت به فردی است که از نظر سازمان جهانی بهداشت در سال ۲۰۲۳ دچار [یکی از چندین] «اختلال روانی» [جا افتاده] هستند. افرادی که گویا از میان هشت میلیارد جمعیت جهان، یک میلیارد را تشکیل می‌دهند. یعنی از هر هشت نفر یکی با یک اختلال روانی مواجه است. یعنی در محیطی ۲۰ نفر حداقل سه نفر دارای اختلال روانی کنترل شده یا ناشده هستند. اختلال روانی با افسردگی متفاوت است. افسردگی خود یکی از شاخه‌های اصلی ایجاد اختلال روانی است و یکی از عوارض اختلال. جمعیت افسرده بیشترین گرایش را به سمت خودکشی و اعتیاد دارند و این باز بر طبق آمار سازمان جهانی بهداشت، در میان جوانان بسیار است. بیماری‌های روانی، شکل پنهان بیماری هستند. این در‌رسر بیماری‌های «ناپدینی» است. این روزها شاهد شتاب جامعه‌ناسالم سرمایه‌محور به سمت «سلامت» و «تسکین» هستیم. سلامت یعنی بی‌دردی. از طرفی جامعه بی‌درد یعنی جامعه مرگ، یعنی محیطی که در آن همگی همان شهزاده ابرحساس داستان «شاهزاده ولوبیا» قصه هانس کریستین آندرسن هستند.

داستان این است: شاهزاده‌ای خواستار ازدواج است. شاه و ملکه به دنبال عروس می‌گردند. از نظر آنها عروس محبوب و لایق حساس‌ترین موجود جهان باید باشد. دختری پیدا می‌شود. آزمایش این است که دختر را روی ۲۰ لایه تشک بخوابانند ولی زیرتشک یک لوبیا بگذارند. صبح که دخترک از خواب بیدار می‌شود به شکایت می‌گوید دیشب چیزی خویش را به هم زده بود. او از کبود شدن بدنش می‌نالد. اینجاست که شاهزاده داستان می‌فهمد ملکه آینده‌اش را یافته است. دختری در اوج حساسیت، و البته آدمی واقعی. سندرو حساسیت در مقابل کوچک‌ترین آزار خود یکی دیگر از فنجابع جامعه امروزی است. جامعه‌ای ناسالم است که تحمل و سازگاری خود را با «درد» از دست بدهد. صبح تا شب دنبال درمان خود باشد. درمانی که گاهی حتی به آن نیازی نیست و بدون درگیر کردن صنعت پزشکی جهانی قابل‌رفع است و فاجعه خوشونت جامعه ناسالم در گام دوم است: پذیرش. پذیرش پدر و مادر و همسر و صاحبکار و رئیس و مدیر و فلان و فلان از اینکه طرف‌شان بیمارا است، و قاعدتا این بیمار «باید حتما درمان» هم بشود. بدترین شکل این برخورد با درد، برخوردی است که بر برابر «پنهان بودن آن داریم. پنهان بودن درد» روانی بودن آن، بار سنگینی دارد. آدم روانی، خطرناک است. روانپزشک مال دیوانه‌هاست. اینجاست که پای خاله و دایی، مادر شوهر و عمه عروس و آبدارچی و دربان و همکار شما در واحدی دیگر هم به قضیه باز می‌شود. شما عملا «دیوانه‌ای رسمی» در شهر هستید که دانی است یک روز از «محیط» نازحت باشید. ساده‌ترین جواب‌رهمی شنوید: «قرص هات رو خوردی؟» «همین باعث می‌شود تضادهای منجر به «اختلال» بیشتر شود. جامعه ناسالم در ظاهر ناجی سلامت شماست اما با خوشونت تمام از هر جهت به شما هجوم می‌آورد. سوابق روانی شما می‌شود عامل بازدارنده «ترمیم آسیب‌های منجر به اختلال.»

عوامل اجتماعی روزمره عین هر زخمی سر سراز می‌کند. آیا سرانه درآمد فردی در کشور اجازه می‌دهد که شما هفته‌ای یک بار از بودجه خود را خرج پزشکی متوسط یا رو به بالا کنید و جلسه درمانی ۴۵ دقیقه‌ای تا ۶۰ دقیقه‌ای را با او بگذرانید؟ آیا توان مواجه شدن با خودتان و مشکلات‌تان را دارید؟ آیا اصلا اجتماع اطراف خودتان (به‌خصوص افرادی که در اجتماعات بسته‌تر زندگی می‌کنند) پذیرش این قضیه را دارند؟ آیا دسترسی شما به پزشک ممکن است؟ تکلیف اعتبار چیست؟ الکل، مواد مخدر و انواع دیگران. همانقدر که شرایط خوب اجتماعی می‌تواند اعتبارآورد باشد، شرایط بد اجتماعی هم شما را با اعتیاد مواجه می‌کند. بهتر است به چیزهایی تکراری و همه‌جا متکرر روئین نکنیم. حتی لازم نیست وارد جزئیات و زندگی هزاران

...

## جامعه ناسالم و شیفتگان آن



روزرفته یعنی تناقض؛ شیدایی/افسردگی مبنای اختلال دوقطبی؛ بیش‌فعالی/کم‌توجهی مبنای اختلالی به همین نام. امید یک دستور و دگمه نیست که اعمال شود. در کنارش باید گفت این طوری هم نیست که امیدی در کار نباشد. بالاخره اگر امید نبود (نه امید دستوری) خودکشی دسته جمعی می‌هیج دستور ی همین فرداصح اجرامی شد. پس چیزی هست. جای بحث ندارد. راه «بهدتر» و «بهینه» برای رسیدن به آن از نفی نمی‌گذرد. از خوشونت سلامت عمومی هم نمی‌گذرد. از پذیرش این می‌گذرد که هر بیماری‌رانی یکی ریشه اجتماعی دارد. این اجتماع در گام اول خانه است. خانه جنگ‌زده (جنگ اقتصادی در سال‌های اخیر)، خانه‌ای ورشکسته، خانه طلاق و کشمکش، خانه خیانت و دروغ، خانه پنهانکاری و برخورد‌های نابخردانه و حتی در این بین خانه «شدیدا عاشق سلامت» اولین و آخرین محل کشت و نمو بیماری است. آن هم بیماری‌های دیده‌نشدنی روانی. همان توپ غیرقابل نگاه‌داشتن در زیر آب، همان لوبیای پنهان در زیر ۲۰ تشک شهزاده خانم. هر دو یک طرف سیط عدم پذیرش حرکت در مسیر بهبود (Heal) است.

اگر برای کسی چاقیتفاده که هیچ‌انسانی را از آسیب و درد فیزیکی و روانی «فراری نیست» گناهش گردن آن شخص. آسیب‌روانی چیزی است که همیشه در معرض هستیم، یک بیماری همه‌گیر مثل کوید۱۹ می‌تواند آن را تشدید کند. یک حادثه کوچک می‌تواند باعث فروپاشی فرد شود. آسمش ضربه است. ضربه به روان. ضربه به روان آدم را «روانی» نمی‌کند. برای گذار از این خوشونت جامعه سالم باید ابتدا بدانیم «شخص دارای اختلالات روانی» همانقدر مساله دارد که یک شخص دارای درد کلیه. باید تشخیص درست برایش در نظر گرفت و در مسیر بهبود و همسویی با مشکلات گام برداشت. این حجم از نفی و از آن طرف بروز متناقض واژه‌هایی همچون «نشاط» و «امید» دردی را درمانی‌کند. اگر تششیه به افسردگی راهمان حکایت توپ و استخرب آب در نظر بگیریم، حاکمیت رسمی اجتماع هم گاهی با ندیدگرفتن و ارائه ندادن آمارهای واقعی از تورم، از جنگ اقتصادی، از قوانین و قواعد دست‌وپاگیر، از پرنکردن چاله‌های «خیابان‌ها»، حکم همان شخصی دارد که می‌خواهد توپ را در استخر آب فشار دهد. از یک طرف بگوید هر آمار منفی رو به رفتی، در یک چشم‌انداز مه‌گرفته، قابل حل است و از طرف دیگر عین آن شهزاده که روی ۲۰ لایه تشک، توانست یک لوبیا را احس کند و خویش نبرد و طلبکار شد، هر حرفی را به منزله آزرگی در نظر بگیرد و بخواهد روی تختی بی‌درد بخوابد و بخوابد و این طوری شایستگی خودش را ثابت کند. جامعه ناسالم و عاشقان آن در اتحادی نامقدس بین اضلاع نمود نظر ایجاد می‌شود و بس.

هزار مرد وزنی شویم که در کودکی با انواع تعارض‌ها دست‌وپنجه نرم کردند و امروز از شرم حتی به پیش‌پزشک هم نمی‌روند. خوشونت جامعه سالم در میانه این وضعیت یعنی سفیدشویی از واقعیت‌های تلخ اجتماعی. از آن هم‌تر حمله خوشونت‌بار به افراد رنج کشیده با کلیدواژه امروز دیگر تهی شده‌ای به نام «امید» است. واژه‌های مثبت مثل «نشاط» و «شور و حال» و «امید»، اینها عوض اینکه تسهیل‌کننده «ترمیم» روانی افراد آسیب‌دیده باشد، بنزینی هستند بر «ذهن آشفته» فردی که صبح تا شب در تهاجم و بمباران روانی شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی است. از طرف دیگر فشارهای دنیای واقعی آنها را در دوگانگی «مجاز واقعی» غرق کرده. خوشونت جامعه سلامت یعنی اینکه «تو باید موفق شوی» چون «هیچ مانعی نداری، سالمی و اگر موفق نشوی گناه توست.»

عدم وجود تورم در خوشونت اجتماعی، مطمئنا باعث شد که آن خبر «۹۹ درصد مردم تهران دچار افسردگی هستند» بیشتر از اینکه یک واقعیت باشد، تبدیل به ویروسی متکرر در شبکه‌های اجتماعی شود. سوال را نباید از کسانی پرسید که با مثلا در خیبرگزاری فارس دست به نفی آن زدند. بلکه باید از هر کسی پرسید که در شنیدن این خبر متکرت کرد و گفت بله منم افسردگی یعنی درد نفعته. یعنی توپیی در یک استخر بادی پر از آب. یعنی توپیی که شما با تمام قوا سعی می‌کنید آن را زیر آب فرو کنید و بگذارید همانجا باشد، ولی به محض اینکه لحظه‌ای ازش دور می‌شوید دوباره از سرکوب فرار می‌کنند و برمی‌گردد روی آب. این‌خبر بیشتر از هر چیزی تلبسور انداختن حرف روی زمین بود. حرفی که هر کسی که به آن برخورد کرد آن را برداشت جز آنانی که آنقدر خوشبینخت هستند که به این حرف خندیدند یا ریاکار بودند یا که بهبود یافته‌اند. ۹۹ درصد توپ زیر آب. افرادی که آن را پنهان می‌کنند و بروزش می‌شود خوشونت کلامی، خوشونت متکرر در «اعصاب» شبکه‌های «ویوگی» اجتماع یا آمار تصادفات و دعوای رو به افزایش خیابانی یا خودکشی.

این به کنار تشخیصی روزمره «اختلال کم‌توجهی. بیش‌فعالی ADHD» است که تقریبا برای تمام نوجوان‌هانجویز می‌شود. انگار همه این بیماری فراگیر را دارند. این اختلال‌ها گوییی یکی از عوامل نوظهور جهان باشند. جامعه سلامت که بناسنت تحمل هیچ دردی را نداشته باشد، لحظه‌ای توان پذیرش این بیماری‌ها را ندارد. پذیرش هم در دوگانه «مریضی» و «هیس به کسی نگو» در می‌ماند. جامعه سنت زده، جامعه بسته‌است و جامعه بسته جامعه اندرونی‌هاست. محیطی که همه باید در آن درد و رنج را با خود حمل کنند و بعضی او را تکتی می‌زنند نیز هست. یا حتی برای زندگی در شرایط متناقض خود خاصل و پایبه هر نوع اختلالی است. اختلال

...

# اختلالات روانی یک بحران در حوزه عدالت جهانی است

این زمان شخص به زندگی امیدوار است. سلامت روان با چالش‌های مختلف زندگی از جمله استرس، تشویش و از دست دادن‌ها تغییرات در زندگی و… آسیب می‌بیند. همچنین شیوه‌های نادرست زندگی نیز سلامت روان را دچار مشکلاتی کرده است. به‌طور مثال فردی که دیگری اعتبار به مواد مخدر می‌شود امکان درست فکر کردن و تصمیم‌گرفتن دربراه مورد راتحت تاثیر تغییرات شیمی مغز از دست می‌دهد. تشخیص وضعیت ناسالم روان مهم است، به این دلیل که می‌توان آن را اصلاح کرد.

...

**تاثیرات بی‌عدالتی بر سلامت روان انسان‌ها**

پیش‌تر گفتیم نظم حاکم بر جهان ناعادلانه است. اگر ما به این باور برسیم در جهان بی‌عدالتی تنها برای ما نیست و بپذیریم این نظم ناعادلانه است، شاید بهتر بتوانیم در جایی که قرار داریم بایستیم، چون این نظم و عدالت تنها برای من و شما نیست بلکه برای آن گنجشک‌حیسی که روی درخت هنگامی که باران می‌بارد، نشسته‌نیز هست. برای سگ گرسنه‌ای که بعضی او را تکتی می‌زنند نیز هست. یا حتی برای آدم‌هایی که ما از آنها خودشان مان نمی‌آید نیز هست و همین‌طور بقیه جانداران. ما باید به یک فهمی از موضوعات برسیم که بتوانیم درون آن موضوع جهانی بزرگتر یا اینکه از دور به آن مساله، آدم، شهر و کشور و در مقیاسی بزرگتر آن چیزی که برایمان عادلانه نیست را بنگریم و ببینیم که آیا همچنان ناعادلانه است یا خیر؟ درست است که جهان ناعادلانه است. اما اینکه از دور به مسائل نگاه کنیم نافی بی‌عدالتی جهان نیست، اما فایده آن این است که باعث می‌شود تا کم‌آسترس ببینیم. اعتقاد به عدالت در جهان در ما این باور را به‌وجود می‌آورد که ما منتظر آن هستیم جهان باکانات خودش عدالت‌رابرای ما بیآورد، به‌طوری که انگار مانسته باشیم تا جهان به خوبی خودتبدیل شود به جهانی عادلانه اما باید گفت این اتفاق نخواهد افتاد و ما سرخورده می‌شویم. آرزوی ما ببینیم بعد دیگران را آرزوی ما دسیم. درواقع تلاقی می‌کنیم رنج‌هایمان را از بی‌عدالتی‌هایی که دیده‌ایم و دیگران را مقرر آن می‌دانیم که جهان جای عادلانه‌ای نیست. اما به باور برخی فلاسفه و اندیشمندان ما می‌توانیم خود اصول عدالت را وضع کنیم. اعتقاد به عدالت در جهان همان طور که راولز اشاره می‌کند به‌گونه‌ای است که ما آن را پس‌پرده جهل و به دور از توجه به موقعیت، تعلقات وتوانایی‌هاو استعداد‌های خود با اصول وقواعدی وضع می‌کنیم. درواقع می‌توان با توجه به محیط و امکانات و فرهنگ حاکم بر یک دسته یا گروهی از انسان‌ها، قواعدی به‌طور خاص و قواعدی کلی و عام از جمله حق حیات، حق استفاده از منابع و… برای تمامی انسان‌ها در نظر گرفت. همان‌گونه که می‌دانید ما با نسلی زندگی می‌کنیم که در با دست‌آزتاب‌ها دنیا را تغییر داده و به جلو حرکت

می‌کند. یکی از اثرات یک جهانی شدن این است که رشد فناوری و گسترش ارتباطات و اطلاعات و به هم پیوستگی اقتصادی حوزه‌های وسیع‌تری از زندگی افراد را به هم متصل ساخته است و در عین‌حال انسان‌ها را از یکدیگر دور ساخته و به همین دلیل مهار ظخرات ناشی از همین یک جهانی شدن کاهش یافته است. در کنار این تاثیرات منفی نظریه‌های عدالت جهانی که در بستر جهانی شدن و در پی تغییرات آن متولد شده‌اند ابزار‌های جدیدی را برای تغییر مسیر این تاثیرات به سمت اهداف مطلوب خود به دست می‌دهند.

جان راولز از مشهورترین متفکران قرن بیستم، در تئوری عدالت خود به بحث درباره عدالت بین‌المللی نیز می‌پردازد؛ به اعتقاد جان راولز ضرورت دستیابی به عدالت بین‌المللی آن است که دولت‌هایریا کسب منافع متقابل خود به همکاری با یکدیگر بپردازند و این مهم زمانی محقق می‌شود که در میان دولت – ملت‌ها وحدت منافع وجود داشته باشد. یکی از شاخصه‌های تشکیل دهنده هویت هر انسانی را ملیت آن در بر می‌گیرد، اما این به این معنا نیست که روابط میان انسان‌ها نیز براساس همین ملیت تعریف شود. دولت‌ها به‌ماهیه‌نهادهایی شناخته می‌شوند که بیشترین قدرت سیاسی برای اعمال اصول عدالت را دارا هستند و درواقع مهم‌ترین عاملان عدالت در جهان شناخته می‌شوند. اما به نظر این درست نیست که بگوییم عدالت مطلقا در انحصار دولت است. باید به این نکته توجه داشت که تحقق عدالت در حوزه‌های مختلف عسلمان و کارگزاران متفاوتی را می‌طلبد. با این وجود اگر ما به انسان‌ها فراتر از مرزهای سرزمینی‌شان بنگریم، می‌بینیم که از جوهه متفاوتی از جمله سلامت جسمانی و روانی به یکدیگر متصلند و در مواردی شباهت‌ها و تفاوت‌هایی را در آنان مشاهده می‌کنیم. از منظر سلامت همه انسان‌ها در عین‌حال که افراد به خصوصی هستند، اعضای جوامع گوناگون ملی و جهانی نیز هستند. هر فردی در حوزه سلامت مکلف به تکالیفی در قبال خود، دولت و ملیت خود و دیگر انسان‌ها در حوزه جهانی واقع می‌شود. ما برای بالا بردن سطح عدالت جهانی در حوزه سلامت نیازمند آن هستیم که به فهم متقابلی از مشکلات و تعهدات مشترک میان دولت‌ملت‌ها برسیم. درست است که هر کدام از ما هویت متفاوتی از دیگری دارد و این تنوع ما را در معرض روابط متفاوتی قرار می‌دهد که ممکن است صرفا در گستره صلاحیت یک دولت واحد نباشد. اما تحقق عدالت در حوزه سلامت جهانی ما را نیازمند جمعی از عاملان اعم از دولت‌های ملی، سازمان‌های بین‌المللی و بازیگران غیر دولتی اعم از سازمان‌های مردم‌نهاد و شرکت‌های چند ملیتی و افراد قرار می‌دهد. همچنین صلاحیت لازم برای اجرای وظایف مربوط به عدالت نیز بر مبنای عملکردها و در حوزه‌ای خاص مشخص می‌شود. به همین دلیل است که دولت‌ها وظیفه برپا دارند از اصول مربوط به حکمرانی درخصوص سلامت را دارند.